

جنبش مزد و حقوق بگیران و دوچالش مهمی که در برابر آن قرار دارد .

تقی روزبه t.roozbeh@freenet.de

معضلات و سوالات مربوط به جنبش طبقه کارگر، دارای گستره و جوانب متعدد و پیچیده ای است که یافتن پاسخ های درست برای آن ها جز از طریق گشودن باب دیالوگ و گفتگوی گسترده میان اردوی کار و مدافعان اردوی کار و زحمت و متکی بر کارشناسی قابل دست یابی نیست. نوشته حاضر از آن میان تنها به طرح و پاسخ دوچالش مهم و پاره ای مسائل مربوط به آن می پردازد.

مهم ترین چالش های کنونی طبقه کارگر و بطور کلی مزد و حقوق بگیران* ایران کدام ها هستند؟ بنظر من در شرایط کنونی **دو معضل اصلی زیر**، دو بحث برانگیزترین مسأله جنبش کارگری و زحمتکشی ایران را تشکیل می دهند.

چالش اول

نخستین چالش غلبه بر پراکندگی مبارزات بی شمار جاری و هم اکنون موجود مزد و حقوق بگیران است که بیان گسست های درونی این طبقه بوده و عملکرد آن ها مانع شکل گیری یک هویت عینی مثابه یک طبقه می گردد و دیگری نفوذ گفتمان نئولیبرالیستی طبقه حاکم سیاسی و اقتصادی بر اذهان عمومی و از جمله کارگران و فعالین کارگری و ضعف این جنبش در به چالش کشیدن این گفتمان است. چنان که مشهود است سؤال نخست به یک رشته موضوعات مربوط به امر سازماندهی جنبش کارگری معطوف است و سؤال دوم به معضل نظری و نقد گفتمان حاکم برای شفافیت بخشیدن به گفتمان آلترناتیو. این دو حوزه ضمن داشتن ویژه گی ها و استقلال نسبی از یکدیگر با هم پیوند تنگاتنگی داشته و پیش رفت در هر حوزه مستلزم تقویت حوزه دیگر است. بطور کلی می توان گفت که در کشور ما اساساً بدلیل انباشت مطالبات اقتصادی و اجتماعی از یک سو و جهت گیری سیاسی و اقتصادی حاکمیت و همه کاره بودن آن در حوزه اقتصاد و سیاست در عین ناتوانی آن در پاسخ گوئی به مطالبات حتی اولیه مردم از سوی دیگر، مسائل سیاسی و اقتصادی را در پیوند تنگاتنگی بایک دیگر قرار داده است. بطوری که بدون داشتن یک استراتژی کلان و نگاه راهبردی به مبارزات جاری و پیوندشان با مبارزات و مطالبات کلان و از جمله معطوف به تغییر ساختار دولت نمی توان از محدوده های تنگ و فرسایشی مبارزات پراکنده و جاری کنونی فراتر رفت.

وضعیت غیر مستقر

طبقه کارگر صنعتی ما هم زمان با لشکر عظیم و روبه افزایش ذخیره نیروی کار نسل نوین و به سن کار رسیده و یا در حال رسیدن (پدیده متعلق به جامعه سخت جوان ما)، بحران ورشکستگی کارخانه های موجود، روند شتابان باصطلاح خصوصی سازی که در عین حال بایکاری و ورشکستگی پیوند نزدیکی دارد، معضل دستمزدهای معوقه به موازات افزایش تورم و ناچیز بودن دستمزدهای موجود، پدیده گسترده قرارداد های موقت و پیمانی، تغییر قانون کار بسود سرمایه داران و علیه کارگران و موارد مشابه آن مواجه است که مبین یک تعرض همه جانبه و عمقی به هستی و موجودیت آن است. چنین تعرض ویران گری در شرایط سرکوب و فقدان یک تشکل سراسری مستقل و نیرومند، به مبارزات این طبقه خصلت و اکنشی و موردی و غیر مستقر داده و باعث شده که بیش از اندازه لازم و طبیعی، مبارزات انفرادی و پراکنده-عمدتاً در سطح واحدها-متوقف مانده و از خود جان سختی نشان بدهد. در نتیجه ترکیب سه عامل برنامه اقتصادی معطوف به تعدیل ساختاری که شالوده های هستی و مقاومت طبقه کارگر را مورد تهاجم قرار داده است، وجود بحران ساختاری و حاد در عرصه سیاسی و اقتصادی و بالأخره سرکوب همه جانبه- در شرایط فقدان تشکل های مستقل و سراسری مداخله گر- گرفتار وضعیت آچمز و متناقضی شده ایم که از یکسو شاهد در جازدن مبارزه طبقه کارگر در سطح مبارزه جاری و بعبارتی مبارزه برای بقاء منفرد هستیم که در تحلیل نهائی حاکی از محدودنگری و کم دامنگی افق دید بخش مهمی از جنبش مزد و حقوق بگیران است، و این در حالی است که منطق بحران

و عمق آن ضرورت داشتن افق و بینش کلان معطوف به همبستگی طبقاتی برای گره زدن مبارزات جاری منفرد با مبارزات و مطالبات کلان را برای خروج از بحران الزام آور ساخته است. بدون مسلح شدن به یک بینش کلان و بیرون آمدن از مرحله " در خود" امکان عبور از بحران مرکب و گرداب های سنگین کنونی وجود ندارد. و این را هم باید اضافه کرد که برای مقابله با عملکرد هم زمان سه عنصر فوق تنها ابزار و سرمایه اردوی زحمت و کار، داشتن استراتژی کلان و شکل های مستقل است که بدان وسیله قادر خواهد شد با وارد کردن نیرو و نقشه به میدان کازار با عناصر سه گانه متعرض و ویرانگرفوق مقابله نماید. این توصیف قبل از هر چیز شامل بخش های صنعتی و هم چنین واحدهای کوچک تولیدی و خدماتی می گردد. و البته در همان حال نباید از پتانسیل بالقوه موجود، از جمله سنت و تجربه و کادرهای آزموده، بویژه در بخش های مهم و استراتژیکی که رژیم بسادگی نمی تواند آن ها را منحل اعلام کند، و از تک جوش های معطوف به پیدائی همبستگی در میان آن ها غفلت ورزید. نباید فراموش کرد که در عین حال بخشی از جان سختی مبارزات انفرادی در عین حال متأثر از میزان ریسک و آسیب پذیری هستی اجتماعی و معیشت شغلی در رودروئی با حاکمیت سرچشمه می گیرد که مولد نوعی محافظه کاری و محدود بینی می گردد که بر آن است تاجغرافیای جنگ طبقاتی را بسیار محدود نگهدارد. محدود به آن چه که بر خود در محیط بی واسطه کاری گذرد و مقابله برای نجات آن چه که در حال تلاشی شدن است. جنگ موضعی و منفردانه اما در شرایطی که حریف- حاکمیت و سرمایه دار- مشغول پیش برد یک جنگ سراسری و همه جانبه هستند، کار ساز نبوده و اگر بخواهد مؤثر افتد تنها می تواند بخشی از یک نبرد عمومی باشد. سخن کوتاه آن که وضعیت کنونی بدین شرح است: آن چه که موجود است در حال تلاشی است و آن چه که مورد نیاز هست مستلزم چنان انسجام و آرائشی است که که مزد و حقوق بگیران فی الحال از آن بسیار فاصله دارند. ولی وضعیت بغرنج فوق فقط می تواند حیط وظایف مدافعان و پیشروان جنبش زحمتکشان را بیشتر کند. همه چیز آن گونه که در نگاه نخست بنظر می رسد ناامیده کننده نیست. مهم آنست که بدانیم این خود عینیت و تحولات واقعی جنبش زحمتکشان است که می تواند جا پاهای لازم برای جلوگیری را فراهم کند. بدون خیره شدن بر این تحولات و یافتن این جایهای مناسب، با خواندن هیچ وردی نمی توان مشکل را گشود و جلو رفت.

برای جلوگیری

در همان نگاه اول به مبارزات کارگران و زحمتکشان هر کس متوجه وجود حرکات اعتراضی گوناگون حول مطالبات بی واسطه از جانب اقشار متفاوت زحمتکشان می گردد. حتی به سهولت می توان مدعی شد که دامنه این اعتراضات در سال گذشته از نظر کمی ابعاد تازه ای یافت. مانند مبارزات معلمان، مبارزات پرستاران و بالآخره اعتراضات متعدد کارگران واحدهای بزرگ و متوسط تولیدی، مبارزات واحدها و سایر رشته های خدماتی و یا تولیدی کوچک تر. نگاهی ژرفتر به این روند نشان دهنده چند نکته مهم و تأمل بر انگیز است که حاکی از آن است که گسترش فقط در وجه کمی نبوده بلکه حامل برخی شاخص های معطوف به کیفیت نیز هست که بطور خلاصه بدان اشاره می کنم:

در سطوح برخی اقشار و لایه های مهم مزد و حقوق بگیران نظیر معلمان و پرستاران، شاهد شکل گیری و گسترش امیدوار کننده همبستگی نسبی و تشکل یابی هستیم. گرچه هنوز هم از دو معضل فراگیری لازم و استقلال کامل از نهادها و جناح های حکومتی در رنجند (حضور و مداخله نماینده وزارت کشور و وزارت اطلاعات در نشست اخیر معلمان برای دیکته کردن ملاحظات خود یک مورد از این نارسائی ها است). اما رویهم رفته مسیر امیدوار کننده و روبه جلویی دارند. ولی متأسفانه در بخش واحدهای صنعتی هم چنان وضعیت غالب، علیرغم گسترش اعتراضات و انتقال آن از سطح واحدها به بیرون از آن ها، تداوم پراکندگی است. بطوری که می توان گفت در این بخش، نبض حرکات هم چنان در واحدهای منفرد می زند. توگویی که مبارزه پراکنده و ادامه تنازع بقاء بشیوه منفردانه، به خصلت اصلی و ماندگار مبارزات این بخش تبدیل شده است! امری که طبق تجارب آزموده شده، در جا زدن در آن پاسخ و واکنشی و غیر مؤثر در برابر تهاجم همه جانبه به کیان طبقه کارگر محسوب می شود. این پراکندگی بطریق اولی در واحدهای کوچک و بسیار گسترده تولیدی و خدماتی که میلیون ها کارگر شاغل

دارد و حتی بسیاری از آنان از شمول قانون کارکنونی هم محروم شده اند- بیداد کرده و حاکی از وجود یک گسست بزرگ در این بخش از کارگران است.

از سوی دیگر در سطح افقی و میان بخش های مختلف مزد و حقوق بگیران نیز شاهد گسست بزرگی هستیم که حاکی از چندپارگی طبقاتی بوده و تبیین کننده ناهم زمانی و ناهم زبانی حرکات آنهاست. در حالی که در بسیاری از مطالبات، مانند خواست تشکل مستقل و شماری از مطالبات معطوف به تأمین اجتماعی و مبارزه علیه خصوصی سازی ها و... مضمون مشترکی داشته و تنها باهمبستگی و پیوند این مبارزات پراکنده است که آن مطالبات قابل دست یابی است.

علاوه بر این ها، ما شاهد پدیده پیچیده دیگری هستیم که حاکی از یک گسست مهم دیگر است. کارگران و سایر زحمتکشان بعنوان یک شهروند سیاسی درگیر یک مبارزه سیاسی هستند که از مراحل چون دوم خرداد و تحریم شوراها و اخیراً تحریم پرشکوه انتخابات نمایشی گذشته و معطوف به یک رشته مطالبات سیاسی کلان چون آزادی و دموکراسی است که مشروط به نفی حاکمیت جمهوری اسلامی است. بی تردید بدون حضور و وجود اکثریت بزرگ حقوق بگیران و زحمتکشان در متن چنین کارزاری، انزوای رژیم در مقیاسی چنین گسترده قابل تصور نبوده و نیست. با این همه واقعیت گسست بین مبارزه در محیط کار و مبارزه بعنوان شهروند انکارناپذیر است. و این درحالیست که مبارزه علیه استبداد چه در بخش های دولتی و چه در بخش های خصوصی، در مصادیق گوناگونی چون داشتن حق تشکل های مستقل و اعتصاب و تظاهرات و یاد عرصه هایی چون مبارزه علیه خصوصی شدن واحدهای بزرگ و یا خصوصی شدن بهداشت و دانشگاه ها و سایر مؤسسات آموزشی و در مدارس علیه استبداد مذهبی و تلفیق دین و آموزش و یا حق گزینش مدیر و داشتن نشریه مستقل و... وجود دارد که در محتوای خود دارای گوهر واحد و مشترکی است که در فرآیند بسط خود می تواند مبارزه در محیط کار را با مبارزه شهروندی علیه استبداد و دموکراسی پیوند بزند. بدیهی است تا مادامی که مزد و حقوق بگیران با سیمای مشخص خود یعنی با مطالبات و تشکل های مشخص و کلان خود در جنبش ضد استبدادی شرکت نکنند و به مبارزه صرف شهروندی بسنده کنند، در بهترین حالت باید شاهد یک مبارزات ضد استبدادی صرف باشیم که وجه طبقاتی و دموکراتیک آن کم رنگ بوده و می تواند مولد بازتولید استبداد و بی حقوقی زحمتکشان و کارورزان در مرحله جدید باشد. گسست بین دو اقلیم مطالبات محیط کار و مطالبات شهروندی مصنوعی بوده و ساخته و پرداخته طبقات حاکمه است. امری که درکنه خود هم حقوق شهروندی را از بنیان تهی می سازد و هم مبارزات و مطالبات در محیط کار را در محدوده های تنگ به درجا زدن محکوم می کند. بنابراین پیوند بین مبارزه ضد استبدادی در سطح کلان با مبارزه در محیط های کار دارای اهمیت زیادی است. چرا که اگر خلأ فوق بوسیله خود کارگران و زحمتکشان پر نشود، بوسیله جریانات ضد کارگری پر خواهد شد که خواهان نه پیوند بین این دو عرصه بلکه حذف و بی اثر ساختن مطالبات طبقاتی در زیر بهمن مبارزه ضد استبدادی عام و همه باهم هستند.

در رابطه با گسست فوق لازم است به دو نکته تکمیلی اشاره کنم. نکته اول آن که باید خاطر نشان ساخت که غرض از مفهوم "پیوند" به معنای جایگزینی آن ها با یک دیگر نیست. خطای بزرگی است که مبارزات بی واسطه و ملموس برخاسته از الزامات محیط کار را به جای مبارزات کلان برخاسته از مبارزات شهروندی نشانند و بالعکس. هرگز نباید فراموش کرد که کارگران و زحمتکشان برخلاف تصور برخی از روشنفکران در بستر همین خواست های ملموس و بیواسطه است که پیشروی کرده و به کسب آگاهی و تجربه نائل شده و با کشف فصول مشترک مطالبات خود از یک سو و مطالبات سایر لایه های اجتماعی از سوی دیگر با خواست های کلان و بزرگ تلاقی پیدامی کنند.

در ادامه بحث فوق می توان نتیجه گرفت این واضح است که مبارزه برای سرنگونی بدون حضور کارگران و زحمتکشان بعنوان اکثریت احاد جامعه ناممکن است. اما باید خاطر نشان کنیم که مشکل بزرگ در این رابطه خلأ حضور این زحمتکشان در قالب شهروندان در کارزار بزرگ ضد استبدادی نیست، بلکه مشکل اصلی عدم حضور آنان به مثابه یک طبقه و جنبش مستقل با سیمای مشخص و مستقل خود در جنبش ضد استبدادی است. و اگر بپذیریم که هر سرنگونی-همانگونه که انقلاب بهمن نشان

داد- الزاما درجهت یک تغییر دمکراتیک نیست، آن گاه به اهمیت حضور مستقل کارگران و زحمتکشان در جنبش ضد استبدادی برای جهت دمکراتیک دادن به آن پی خواهیم برد.

دومین نکته ای که در این رابطه باید خاطر نشان شود، آنست که یکی از دلایل گسست تا این درجه عمیق بین مبارزات سیاسی و اقتصادی و مبارزه بین حقوق شهروندی با مبارزه در محیط های کار، در طی چندین سال گذشته شکاف های درون حاکمیت بوده است که بر اساس آن یک قطب نماینده توسعه سیاسی و اقتصادی تلقی می شده و قطب دیگر در حالی که شیادانه اشک تمساح به وضع معیشتی تهی داستان می ریخت، نماینده تاریک اندیشی و مظهر نظام حاکم تلقی می گردیده است. پدیده ای که بر آشفتگی و افزایش گسست بین مطالبات اجتماعی و سیاسی بسی می افزود. اما تحریم انتخابات شوراهای بویژه انتخابات مجلس هفتم و بستن پرونده دوم خرداد، خط بطلانی بود بر باور به دوگانگی فوق و باین ترتیب با عبور از نقطه عطف اول اسفند گام بلندی در حذف یکی از عوامل گسست بشدت زیان بار برداشته شده است.

پیش از پرداختن به چالش دوم در یک جمع بندی فشرده از مباحث بالامی توان نتیجه گرفت:

الف- شکاف بزرگی بین انباشت مطالبات مزد و حقوق بگیران و اراده مستقل و مستمرشان برای تحقق آن ها وجود دارد. این شکاف تنها می تواند از طریق تقویت و تحکیم تشکل های مستقل مزدو حقوق بگیران پر شود. بدون آن هیچ سخنی از بالیدن هویت طبقاتی به "طبقه برای خود" نمی توان به میان آورد.

ب- از میان گسست های گوناگونی که مانع از فعلیت یافتن پتانسیل بالقوه همبستگی مزدو حقوق بگیران می گردد، به سه گسست مهم در وجه عمودی در میان بخش هایی از این طبقه و در وجه افقی بین بخش های مختلف آن و نیز بین دو عرصه شهروندی و محیط کار پرداختیم.

ج- تشکل یابی توان در یک فرآیند ترکیبی هم زمان یعنی هم در سطح عمودی و هم در سطح افقی صورت می گیرد. هیچ کدام از آن ها در مقابل یکدیگر قرار نداشته و تقویت هر کدام مقوم دیگری است و در کلیت خود با بهره گیری از نقاط قوت هر بخش می تواند بر توانائی کارگران و زحمتکشان برای کاستن از فاصله برآمد خود با برآمد بحران عمومی در حال تکوین بیفزاید.

در ادامه استنتاجات فوق و بعنوان یک سؤال تکمیلی می توان پرسید، از نقطه نظر عملی و باتوجه به ابعاد سرکوب و درجه آمادگی کارگران و زحمتکشان چگونه می توان برگسست های فوق فائق آمد؟. بی تردید انتظار شکل گیری و فعلیت یافتن تشکل ها و از جمله سندیکاها، مستقل و کنفدراسیون سراسری آن ها باتوجه به سطح سرکوب و نیز پتانسیل و درجه آمادگی کارگران و زحمتکشان در کوتاه مدت و حتی میان مدت شاید خارج از واقع بینی باشد. با این همه هدف فوق بعنوان خطر راهنما می تواند الهام بخش برداشتن گام های عملی در آن راستا باشد و این البته یک ضرورت عملی و درنگ ناپذیر است. اگر در نظر بگیریم که این مهم تنها می تواند توسط خود دست اندرکاران و خود مزد و حقوق بگیران در انطباق با توانائی های هم اکنون آن ها انجام شود، یافتن ظروف تهاتری برای مبادله اندیشه و تجربه و یافتن فصل مشترک ها و ایجاد همگرایی های لازم و ممکن و تقویت همبستگی و حمایت از مبارزات یک دیگر توسط بخش های مختلف جنبش کارگران و زحمتکشان می تواند بعنوان کاتالیزور شتاب دهنده ای در مقطع کنونی اهمیت داشته باشد. از این رو اگر خود را اسیر قالب های ذهنی از پیش ساخته نکنیم، یافتن و سازمان دادن محل تهاتری برای چنین مبادلاتی دارای اهمیت فراوان است. کافی است این ضرورت توسط شماری از فعالین هر بخش درک شده و در جستجوی شکل دادن به آن برآیند. چنین چیزی را می توان ایده فروم مزدو حقوق بگیران نامید که قبل از هر چیز معطوف است به شکل دادن علنی و عملی این تجمع بدور از موازین دست و پاگیری چون پلاتفرم و اساسنامه و تشریفات قانونی. اتاق تهاتر فوق محلی است برای گفتگو و مبادله تجربیات و یافتن فصل مشترک ها و تقویت زمینه هم آهنگی های عملی. همان طور که گفته شد برای شروع آن تنها لازم است که شماری از فعالین بخش های گوناگون معلمان، کارگران صنعتی و خدماتی، پرستاران، عناصر و نمایندگان از صنوف گوناگون، بیکاران و زنان شاغل در کارخانه ها و خدمات و یا خانه دار، به اهمیت این گونه اتاق های تهاتر به عنوان نهادهای مدنی و "ان جوها" پی ببرند و برای تأسیس آن ها همت گذارند. بی تردید

هرچقدر که تشکل های مستقل بخش های مختلف جنبش مزد و حقوق بگیران شکل یافته تر باشد و نمایندگان آن ها در این گونه اتاق ها و مکان ها حضور داشته باشند بهمان اندازه تشکل های افقی و فروم مزدو حقوق بگیران معنای واقعی پیدامی کند. اما در هر حال بادر نظر گرفتن واقعیت های انتقالی لحظه حاضر این رابطه نسبی و دوسویه بوده و تقویت کننده یک دیگر است. در هر حال ایجاد شبکه های متعددی از این گونه "ان جوها" هرچه بیشتر باشد، بهمان اندازه یک فروم اجتماعی متعلق به مزدو حقوق بگیران معنای بیشتری پیدامی کند و بهمان میزان تسهیل کننده پیوند و هماهنگی بین بخش های گوناگون زحمتکشان خواهد بود.

چالش دوم

چالش مهم دیگر، چالش جنبش مزدو حقوق بگیران است با سیاست های باصطلاح نئولیبرالیستی حاکم.

واقعیت آنست که جمهوری اسلامی یک رژیم استبدادی و نابهنگام معلق در فضا نیست. بلکه در همان حال مجری یک برنامه اقتصادی معطوف به تعدیل ساختاری است. ترکیب توأمان این برنامه با مطامع انگلی ترین لایه بورژوازی سوداگرو دلال و ترکیب این هر دو با یک استبداد مذهبی و تاریک اندیش، معجونی بنام جمهوری اسلامی را بوجود آورده است که هم زمان هم در حال پیش برد سیاست های نئولیبرالیستی تجویز شده توسط نهادها و قدرت های سرمایه داری جهانی است و هم سازمانده یک اقتصاد رانتی و سوداگرانه برآمده از درآمدهای نفتی و هم سرکوب کننده همه جانبه زندگی عرفی و مطالبات آزادی خواهانه مردم. آمیزش نئولیبرالیسم با استبداد مذهبی و خصلت انگل واره بورژوازی دلال، موجب شده که کارگران و زحمتکشان کشور ما با یکی از زشت ترین و جهان سومی ترین سیمای لیبرالیسم مواجه شوند که به معنی واقعی با دامن زدن به یک تنازع بقاء منفرد ماقبل انسانی و تباه کننده دست آوردهای بشری، تمامی هست و نیست آنان را مورد تهاجم قرار دهد. البته در دوره های مختلف حیات جمهوری اسلامی به تناسب وزن جناح ها در قدرت، ما با تأکیدات متفاوتی در هر یک از حوزه های گوناگون فوق مواجه بوده ایم. اما واقعیت آنست که سیاست مزبور در زمان خاتمی شتاب بسیار بیشتری یافت و با زورق اصلاحات و توسعه سیاسی و تزویرو ریا آذین بندی جدیدی یافت و از برکت آن با سرعت بیشتری اجرا شد و با مقاومت کمتری مواجه گردید. به عنوان نمونه، به اعتراف خودشان و البته به عنوان بیان افتخار، تنها میزان خصوصی کردن ها در سال 82 برابر با تمامی دهه 70 بوده است!

سرکوب جنبه های معطوف به توسعه سیاسی چون مطبوعات و آزادی احزاب و ایجاد اختناق و سرکوب اعتراضات مردمی و نیز تمرکز بیش از پیش خاتمی بر وجوه باصطلاح اقتصادی اصلاحات، موجب آن شد که تعدیل ساختاری به صورت تنها مضمون توسعه درآمده و بهمان اندازه با سهولت بیشتری اجرا شود. بهمین دلیل ما در طی دوره موسوم به دوم خرداد، عملاً با فرادستی گفتمان نئولیبرالیستی-صرفنظر از گرایشات رنگارنگ آن- مواجه می شویم که با سهولت بیشتری قلمرو افکار عمومی را در سطوح گسترده ای به تسخیر خود درمی آورند. نه فقط بوسیله رسانه های وابسته به دولت و نه فقط بواسطه اصلاح طلبان و مصوبات مجلس و سیاست ها و سخنرانی های خاتمی بلکه حتی توسط دگر اندیشانی چون روشنفکران مذهبی و نهضت آزادی و روشنفکران دانشگاهی و روزنامه نگاران و بخش هایی از جنبش دانشجویی و عناصر مغضوبی چون گنجی و فراتر از آن بخش مهمی از اپوزیسیون رژیم. اگر این زرادخانه درون کشوری را با حمایت آتشبار سنگین رسانه ای و غیررسانه ای کشورهای بزرگ سرمایه داری و سیاست حمایتی بخش مهمی از اپوزیسیون رنگارنگ بورژوازی مسلک خارج کشوری از قماش سلطنت طلب و جمهوری خواهانی از نوع استحاله چی ها و ملی گراها و چپ های هویت از دست داده بیفزائیم، آنگاه به ابعاد این فرادستی بهتر پی خواهیم برد و خواهیم دانست که در چالش با نئولیبرالیسم با چه جبهه نیرومند و گسترده ای مواجهیم. باین ترتیب می توان نتیجه گرفت که گفتمان لیبرالیستی-صرفنظر از آن که این گفتمان در کشور جهان سومی از نوع کشور ما از چه سیمای وحشتناکی برخوردار می گردد- عملاً گفتمان برتر را تشکیل می دهد.

اگر خواسته باشیم یک مقایسه تطبیقی با زمان پیش از انقلاب بهمن به نمایم، اگر در آن زمان ما شاهد چیرگی گفتمان مذهبی و نوعی پوپولیسم ضد امپریالیستی برجانبش ضد استبدادی-سلطنتی بودیم،

امروز ما شاهد چیرگی گفتمان نئولیبرالیستی هستیم که مثلاً مطابق آن مخالفت با خصوصی سازی و یا نظام سرمایه داری امری مضحک تلقی شده و شعار برابری متروک دانسته می شود. اگر در آن زمان رژیم شاه با سرکوب نیروهای مدافع دموکراسی و لائیک جاده صاف کن فرادستی روحانیت و نهادهای دینی برجانبش ضد استبدادی گردید، هم اکنون رژیم جمهوری اسلامی با سرکوب نیروهای دگراندیش و دمکرات و نیروهای رادیکال جاده صاف کن نیروهای مدافع نئولیبرالیستی می گردد.

بالین همه آن چه که در سطح اعماق می گذرد با آن چه که در سطح دستگاه رسمی و رسانه ها و لایه های طبقات مرفه می گذرد، بالکل متفاوت است. در آن جا-اعماق- علیرغم بمب باران تبلیغاتی داخل و خارج، شاهدیم که کارگران و زحمتکشان و جب به و جب برای حفظ آن چه دارند و برای بدست آوردن آن چه از دست داده اند و برای آن چه که باید بدست بیاورند، برای دست یابی به حق کار و آموزش و بهداشت و مسکن و سایر حقوق اجتماعی خود می جنگند.

باین ترتیب لازم است که با اتکاء به آن چه که در اعماق می گذرد، زرادخانه مبارزه علیه نئولیبرالیسم از سوی جنبش مزدو حقوق بگیران نیز بکار افتد. کارگران و زحمتکشان کشور ما برای پیش برد موفقیت آمیزتر نبردهای خود ناچارند که پنجره های خانه های خود را برای ورود نسیم جهانی مبارزات ضد سرمایه داری به داخل خانه هایشان بکشایند. فضای دم کرده و حبس شده کنونی حاکم بر کشورمان می تواند و باید عوض شود. بدون منزوی ساختن گفتمان نئولیبرالیستی و تأمین تقوی گفتمان آزادی های سیاسی و برابری های اجتماعی جنبش کارگران و زحمتکشان، نمی تواند از نبردهای موضعی و عقب دارانه فراتر برود.

قسمت سوم و پایانی این نوشته را به سؤالی در مورد رابطه نیروهای هوادار کارگران با کارگران و چگونگی نقش آن ها به پایان می برم.

چگونگی رابطه نیروهای مدافع طبقه کارگر با این طبقه

در طی بیش از دو دهه گذشته متأسفانه این نیروها قادر نشدند که رابطه خود را با جنبش طبقه کارگر از یک سو و با خودشان از سوی دیگر بشکل اصولی و بدور از فرقه گرایی تنظیم کنند. در نتیجه بجای آن که در نقش مقوم تشکل های طبقاتی زحمتکشان در فردای پس از انقلاب ظاهر شوند، خود مسبب ایجاد تشنت بیشتر در میان کارگرانی که فاقد سنت تشکل های نیرومند و پا گرفته اتحادیه ای بودند گردیدند. بدتر از این، آن ها حتی پس از وقوع فاجعه نخو استند و نتوانستند، به نقد از عملکرد منفی خود پرداخته و درس های لازم را بگیرند. چنان که مثلاً به عنوان نمونه هنوز هم قادر نیستند به مناسبت ماه مه در خارج کشور به یک سری همکاری ها و اقدامات سراسری مبادرت ورزند. بنابراین هم چنان روحیه فرقه ای و سکتاریستی وجه مشخصه اکثر این نیروها را تشکیل می دهد. آن ها هنوز به بلوغ تفکیک بین برنامه اخص خود از اشتراکات حداقلی که می تواند مبنای حرکت به جلو به همراه دیگران باشد، نائل نشده اند. در نتیجه با مشروط کردن نقطه عزیمت به پذیرش برنامه های اخص و حداکثر خود، راه هرگونه هم کاری و غلبه بر پراکندگی را مسدود ساخته اند. اکثر آن ها در ورطه پارادوکس بین برنامه اخص خود با الزامات عملی حرکت پدافند که هم ضرورت لحظه است و هم منطق مشخص خود را می طلبد، هم چنان در حال دست و پا زدن بین مرگ و زندگی بسر می برند. تا آن جا که به نیروهای خارج کشور و مدافع طبقه کارگر بر می گردد، پراکندگی مفرط آنان باعث شده است که نتوانند تلاش مؤثری را برای پیوند حتی حداقل با بدنه اجتماعی و جنبش زحمتکشان برقرار سازند.

اگر نقد فوق درست باشد، بنابراین راه خروج از این بحران آن است که مدعیان مدافعان مزدو حقوق بگیر، ضمن حفظ اختلافات برنامه ای و غیر برنامه ای خود، حول شماری از اشتراکات هم اکنون موجود فی مابین به اقدام ها و هم کاری های مشترک دست بزنند. و در همان حال با گشودن باب دیالوگ حول اختلافات خود تلاش ورزند که حتی الامکان به میزان تفاهم خود بیفزایند و به تعمیق آگاهی مردم یاری رسانند. تنها باین ترتیب است که آنها می توانند در شرایط بحرانی کنونی به نقش آفرینی بیشتری بپردازند و از مرگ محتوم سیاسی برهند. آن ها باید بدانند که اگر چنین نکنند، بیش از پیش به خوش نشین های پرچانه و وراج اقلیم سیاست تبدیل خواهند شد. نباید فراموش کرد که در آب خرد تنها این ماهیان خرد هستند که می توانند به حیات خود ادامه دهند. بنابراین باید بستر پرابی برای شناکردن

بوجود آورد. این تنها راه جلوگیری از نابودی گونه های روبزوال موجود است. زوالی که قبل از هر چیز از فرقه گرائی و سکتاریسم تغذیه می کند.

30 آوریل 2004 - 11 اردیبهشت 83

*از نظر بنیان گذاران سوسیالیسم علمی، کارگر به کسی اتلاق می گردد که اساسا از طریق فروش نیروی کار خود زندگی می کند و با ایجاد ارزش اضافی بر میزان سرمایه می افزاید. اعم از کاریدی و فکری. از این رو مفهوم کارگر تنها با کاریدی تعریف نشده است. گرچه در آن زمان کمیت کاریدی بر کارهای خدماتی و فکری می چربیده است. از سوی دیگر شاهدیم که روند تکامل جوامع بشری با کاهش میزان کاریدی نسبت به کارهای خدماتی و فکری همراه بوده است. بنابراین محدود کردن کارگران به کاریدی نه با نظریه بنیان گذاران سوسیالیسم خوانائی دارد و نه با واقعیت انکشاف تکامل جامعه سرمایه داری.